

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نښاد تن من مباد
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسایل ایدئولوژیک

دکتر غلام حسین فروتن
بازتایپ و ارسال: سازمان انقلابی افغانستان
۰۲ فبروری ۲۰۱۳

دفاع از مائو، دفاع از مارکسیسم خلاق است

(بخش اول)

پیشگفتار

با درگذشت ستالین در مارچ ۱۹۵۳ وحدت و یک پارچگی جنبش جهانی کمونیستی و کارگری راه زوال در پیش گرفت. البته در زمان جنگ و در سالهای بلافاصله بعد از جنگ نغمه های ناموزون رویونیسم و سازش طبقاتی از امریکا، فرانسه و انگلستان و ایتالیا برخاست ولی این نغمه ها نمیتوانستند در هارمونی وحدت، خللی وارد آورند. مرگ ستالین همراه با آغاز پیدایش رویونیسم در اتحاد شوروی و گسترش آن به درون جنبش جهانی کمونیستی و کارگری نقطه اختتامی بر وحدت جنبش گذاشت.

خروشچف از همان فردای درگذشت ستالین و با پشتیبانی اکثریت رهبران حزب و دولت شوروی کار خود را آهسته و بی سروصدا شروع کرد. سه سال بعد با حمله به ستالین در گزارش "مخفی" و طرح چند مسأله تئوریک پیکار علیه مارکسیسم - لنینیسم، دیکتاتوری پرولتاریا و سوسیالیسم را بنیان گذارد. طی سالهای آخر دهه ۵۰ و سالهای دهه شصت رویونیسم شوروی به صورت سیستم کاملی درآمد که تمام زمینه های زیر بنا و روبنا را در بر می گرفت.

بروز رویونیسم در حزب کمونیست اتحاد شوروی و سپس در جنبش جهانی کمونیستی و کارگری نمی توانست این جنبش را به انشعاب نکشاند و کشانید. احزابی که در موضع مارکسیسم - لنینیسم باقی ماندند به مبارزه علیه رویونیسم برخاستند و بدین ترتیب جنبش یک پارچه کمونیستی و کارگری دستخوش انشعاب شد. اکثریت آن به دنبال حزب کمونیست اتحاد شوروی در مرداب رویونیسم فرو افتاد و اقلیتی در مواضع مارکسیسم - لنینیسم استوار ماند. تعداد بسیاری از کمونیست ها نیز که انتظار چنین دگرگونی عمیقی را در اتحاد شوروی نداشتند از مبارزه سرخوردند و به دنبال زندگی خود رفتند.

جنبش رویونیستی که به گرد اتحاد شوروی شکل گرفت خود یک پارچه نماند و نمی توانست بماند. دیری نگذشت که در آن تضاد هائی پدید آمد. اختلافاتی بروز کرد. رویونیسم شوروی می خواست - و هنوز هم می خواهد - این جنبش را آلت اجرای مقاصد و مطامع خود قرار دهد ولی احزابی زیربار نرفتند. از این اختلافات در اروپای غربی تئوری کمونیسم اروپائی تولد یافت و همراه با آن احزابی استقلال خود را از مسکو اعلام داشتند و مشی رویونیستی مستقل خود را در پیش گرفتند که در انطباق با منافع بورژوازی خودی بود و نه در انطباق با منافع بورژوازی امپریالیستی شوروی.

مبارزه اقلیت مارکسیست - لنینیست و در رأس آن حزب کمونیست چین و حزب کار البانی علیه رویزیونیسم، به راستی دورانساز بود. چه بسیار جوانانی که در مکتب این مبارزه مارکسیسم - لنینیسم را آموختند، در مکتب این مبارزه پرورش یافتند. مبارزه با رویزیونیسم به درون احزاب کشیده شد. هواداران مارکسیسم - لنینیسم به تدریج از احزاب رویزیونیست بریدند، احزاب و سازمانهای خود را به وجود آوردند، به فعالیت پرداختند و به نبرد علیه رویزیونیسم برخاستند.

حزب کار البانی و به ویژه حزب کمونیست چین در این پیکار از حیثیت و اعتبار بی سابقه برخوردار گردیدند. مائوتسه دون رهبر پرولتاریا و خلق چین در نزد مارکسیست - لنینیستها و خلقهای تحت ستم به حق مقام و منزلتی والا یافت. "اندیشه مائوتسه دون" به مثابه تکامل مارکسیسم - لنینیسم راه خود را به اقصی نقاط جهان گشود. انقلاب فرهنگی پرولتاریائی به خاطر حفظ و تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا و جلوگیری از بروز رویزیونیسم بر مقام مائو و حزب کمونیست چین افزود. از همان زمان تصویر مائوتسه دون در کنار کلاسیکهای مارکسیسم؛ مارکس، انگلس، لنین و ستالین زینت بخش مطبوعات احزاب و سازمانهای مارکسیست - لنینیست گردید.

بدین ترتیب مارکسیسم - لنینیسم مانند نهالی در برابر رویزیونیسم قد علم کرد، نهالی کوچک ولی رشد یابنده، نهالی امیدبخش که درخت تنومندی را در آینده نوید می داد. اما دیری نپائید که این نهال امیدبخش از پای افتاد. در سالهای آخر حیات مائو تند باد رویزیونیسم بر جامعه چین وزیدن گرفت و مولود آن "تئوری سه جهان" بود که برای اولین بار در ۱۹۷۴ از زبان تن سیائوپین در مجمع عمومی سازمان ملل به گوش رسید. جامعه چین پس از در گذشت مائو به راهی رهسپار شد که شوروی بیست سال قبل در آن گام گذارده بود.

"تئوری سه جهان" که هدفش حفظ و حراست امپریالیسم و تحکیم بند های آن بردست و پای خلقهایی بود که در شرایط بحران شدید اقتصادی، سیاسی و فرهنگی دنیای امپریالیسم به خاطر آزادی و استقلال به پا خاسته بودند مورد انتقاد شدید قرار گرفت. مع ذلک مبارزه علیه این "تئوری" به نتیجه مطلوب نینجامید. احزاب و سازمانهای آن را به مثابه مشی جنبش مارکسیستی - لنینیستی پذیرفتند. مبارزه علیه این "تئوری" در درون این سازمانها و احزاب راه یافت و انشعابات تازه ای در آنها صورت گرفت.

جنبش مارکسیستی - لنینیستی که هنوز اندکی بیش از عمر آن نگذشته بود و هنوز نیروی چندانی نداشت با انشعاب جدید از پای در آمد و چند پاره شد. بروز رویزیونیسم در حزب کمونیست چین که این کشور را به راه احیاء سرمایه داری سوق داد ضربه بزرگ دیگری بر پیکر جنبش واقعی کمونیستی و کارگری وارد آورد. اما در ایمان کمونیست های واقعی به مارکسیسم - لنینیسم تزلزل و خللی وارد نساخت و مبارزه همچنان ادامه یافت.

چین و هوادارانش از جنبش کمونیستی واقعی دور افتادند. اما چه باک! وفاداران به پیروزی نهائی طبقه کارگر که هیچگاه راه مبارزه را صاف و هموار نمیدانسته و نمیدانند و از مشقات، مشکلات و موانع نمی هراسند نیرو های خود را جمع کرده به مبارزه ادامه دادند. متأسفانه این آخرین ضربه ای نبود که بر کمونیست های واقعی وارد میگشت، ضربه آخر را رفقای البانی وارد آوردند و صفوف کمونیست ها را به پراکندگی بیشتری کشانیدند.

رفقای البانی که سالهای دراز از مائوتسه دون به عنوان رهبر پرولتاریا و خلق چین، به مثابه مارکسیست - لنینیست بزرگ و تکامل دهنده مارکسیسم، به مثابه آفریننده و رهبر انقلاب فرهنگی پرولتاریائی تجلیل کرده بودند به یک بار مسیر خود را یکصدو هشتاد درجه تغییر دادند و در یورش به حق خود به رهبران چین که راه سرمایه داری را می پیمایند، مائوتسه دون را نیز به باد حمله گرفتند. آنها تمام نوشته های خود را درباره مائو از یاد بردند و با لحنی از او یاد کردند که مطبوعات شوروی را به خاطر می آورد و چکیده آنها در نشریه حزب توده تحت عنوان «مائوئیسم و بازتاب آن در ایران» آمده است.

رفقای البانی نه تنها مائو را از صف کلاسیکهای مارکسیسم بیرون انداختند، عنوان مارکسیست - لنینیست را نیز از روی او برداشتند و او را یک خرده بورژوازی ضد انقلابی و اپورتونیست معرفی کردند. به عقیده آنها حزب کمونیست چین که گویا هرگز حزب کمونیست واقعی نبوده است تحت رهبری مائو به انحطاط کشیده شد، آنها که زمانی بر انقلاب فرهنگی پرولتاریائی صحه گذارده و آن را ستوده بودند به تخطئه آن پرداختند. آنها مائو را عامل بورژوازی چین و سازشکار خواندند.

ارزیابی به غایت منفی رهبران حزب کار البانی از مائوتسه دون بر سازمانها و گروه های باقیمانده مارکسیست - لنینیست بی تأثیر نماند و بار دیگر انشعاب به سراغ آنها آمد. آن سازمانهای اتکالی و دنباله رو که نه می دانستند چرا در گذشته مائو را در عداد کلاسیکهای مارکسیسم گذاشته اند و نه می فهمیدند چرا باید همان مائو را امروز خرده بورژوازی اپورتونیست خواند، از حزب کار البانی نظام گرفتند. سازمانهایی دیگر علی رغم احترامی که برای رهبران حزب کار البانی داشتند زیر بار ارزیابی نادرست آنها نرفتند و نظر خود را درباره مائو همچنان حفظ کردند. گروه های نیز ارزیابی رهبران البانی را نپذیرفتند ولی پرونده مائو را در تدوین "تئوری سه جهان" باز گذاشتند.

به طور خلاصه حوادثی که طی سی سال گذشته در دنیای کمونیسم به وقوع پیوسته جنبش کمونیستی و کارگری را مانند "جگر زلیخا" پاره پاره کرده است. جنبشی که در آغاز نیمه دوم قرن بیستم از مرکز اروپا تا اقیانوس آرام را در بر می گرفت و از نیروی عظیمی برخوردار بود که می توانست به تکامل جامعه بشر سرعت شگرفی ببخشد، اکنون بر اثر رویزونیسم گرفتار تلاشی و پراکندگی است. از همین جا می توان به درجه خیانت خروشچف و رهبران شوروی و سپس تن سیائوپین و دیگر رهبران چین پی برد.

ارزیابی رهبران حزب کار البانی از مائو برای بسیاری از هواداران ایرانی طبقه کارگر غیر منتظره و نامفهوم است به خصوص که تا کنون هیچ کسی و یا هیچ سازمانی به دفاع از مائو برخاسته است و این سکوت وزن بیشتری به ارزیابی رهبران البانی می بخشد، هواداران ایرانی طبقه کارگر را بیشتر در گمراهی فرو می برد و به پذیرفتن ارزیابی نادرست رفقای البانی میکشاند.

کتاب "امپریالیسم و انقلاب" به قلم انور خوجه، رهبر حزب کار البانی و خلق البانی حاوی حملات ناحق و ناروا علیه مائوتسه دون، این رهبر کبیر پرولتاریا است. شیوه ای که در این کتاب برای بی اعتبار کردن مائو به کار رفته شایسته مارکسیست- لنینیست ها نیست. در این کتاب برای نیل به هدفی نامعقول در نوشته های مائو عمداً تحریفات فراوانی صورت گرفته و تفسیر هائی از نظرات مائو آمده که در انطباق با واقعیات نیست. دوران قبل از انقلاب با دوران بعد از انقلاب و دوران مائو با دوران بعد از مائو عمداً با هم مخلوط می شود. به راستی کمتر عبارتی، کمتر ایده ای در آن بخشی از کتاب که به ارزیابی از مائو و اندیشه مائو اختصاص یافته، می توان یافت که از دشنام و تحریف و اتهام بی اساس مبرا باشد و اینها همه به خاطر آنکه "اندیشه مائوتسه دون" را از بیخ و بن دگرگون جلوه دهد. شاید صواب آن بود که با توجه به شخصیت نویسنده مهر سکوت بر لب زد و ارزیابی از مائو را به آیندگان وا گذاشت ولی هیچ کمونیستی نمی تواند شاهد حملات ناشایسته به مائوتسه دون باشد و دم برنیاورد. دفاع از اندیشه مائو، دفاع از مارکسیسم خلاق است.

خروشچف در یکی از مصاحبه های بی شمارش گفت: "مائو چیزی جز یک خرده بورژوا با سرشتی دهقانی نیست که طبقه کارگر و پرولتاریا نسبت به آن بیگانه است." "امپریالیسم و انقلاب" متأسفانه همین را بازگو می کند.

امروز دیگر بر هر کس مسلم است که رویزونیسم با "اندیشه مائو تسه دون" در تضادی آنتاگونیستی است. رویزونیست های شوروی دیری است علیه "اندیشه مائو" برخاسته اند، نوشته ها و گفته های آنها آکنده از خشم و کینه نسبت به مائو است. رویزونیست های چینی و در رأس آنها لیوشائوچی و تن سیائوپین هرگز با اندیشه مائو سرسازگاری نداشته اند.

تن سبائوپین و یارانش که راه سرمایه داری و سوسیال امپریالیسم را در پیش گرفته اند اکنون در این تلاش اند که "اندیشه مائوتسه دون" را به خاک بسپارند. تعجب آور است که "امپریالیسم و انقلاب" به جمع آنها می پیوندد. در این نوشته نقل قول زیاد آمده است و چاره ای هم بر آن متصور نبود. "امپریالیسم و انقلاب" به وفور، اگر نگوئیم در همه جا، نوشته های مائو را تحریف کرده یا نظراتی به مائو نسبت داده که نقطه مقابل نظرات مائو است. برای ارائه افکار واقعی مائو و تشخیص سره از ناسره ناگزیر می بایستی خواننده را به آثار مائو مراجعه داد. "امپریالیسم و انقلاب" که خود می داند چه شیوه هائی به کار گرفته است به خوانندگان هشدار می دهد که مبدا به سخنان مائو که ممکن است در رد تحریفات و تفسیرهای غلط او از جانب کسانی آورده شود، توجه کنند. چون "نظرات مائوتسه داون نمی بایستی فقط از روی عبارات ساخته و پرداخته بعضی از آثار منتشره او مورد مطالعه قرار گیرد، بلکه باید در مجموع خود و در به کار رفت آنها در زندگی و در ارتباط با نتایجی که در عمل به دنبال داشته اند مورد تحقیق و تقحص واقع شود». ("امپریالیسم و انقلاب" به زبان المانی ص ۵۰۹). و با این هشدار تمام کوشش شما را در دفاع از مائو از پیش تخطئه می کند. اما در نزد مائو نه تنها عبارات "ساخته و پرداخته"، بلکه آثار او «در مجموع و در به کار رفت آنها در زندگی و در ارتباط با نتایجی که در عمل به دنبال داشته اند» حاکی از درک عمیق مائو از دیالکتیک مارکسیستی است.

"امپریالیسم و انقلاب" نه تنها دفاع از مائو را با این هشدار از پیش مخدوش میکند بلکه جرأت دفاع از مائو را نیز از مدافعان احتمالی میگیرد، چون هر کس که به دفاع از مائو برخیزد و محتویات این کتاب را علیه مائو مورد تردید قرار دهد مزدور چین است و مخالف حزب کار البانی و البانی سوسیالیستی (همانجا ص ۵۱۳). عجیب است که رهبران رویونیست چین که خود مائو و اندیشه او را به تازیانة انتقاد بسته اند کسانی را تطمیع کنند که به دفاع از مائو برخیزند. "امپریالیسم و انقلاب" گویا فراموش کرده است که خروشچف حزب کار البانی را به علت پیکار بی خدشه آن علیه رویونیسم، مزدور و بلندگوی حزب کمونیست چین خواند.

خوشبختانه اینگونه اتهامات امروز دیگر نمی تواند مثرثمر واقع گردد. مارکسیست-لنینیستها در مکتب مبارزه سالهای گذشته آنچنان آبدیده و آموخته شده اند که دیگر با صرف اتهام نمی توان آنها را از میدان مبارزه بدر کرد. "امپریالیسم و انقلاب" در واقع همه گونه دشنام به مائو میدهد، هرگونه اتهامی به او می بندد، هر نوع که میلش کشید سخنان مائو را تحریف یا تفسیر میکند و آن وقت حق دفاع را نیز با ایراد اتهام از مدافعان مارکسیسم خلاق میگیرد.

اگر بخواهیم نظری کلی درباره این کتاب به ویژه آن بخش که به ارزیابی از اندیشه مائوتسه دون اختصاص یافته ابراز داریم، حد اقل چیزی که میتوان گفت اینست: ایکاش این اثر بنگارش در نمی آمد!

این آخرین نکته را هم اضافه کنیم. رویونیست های چینی تا مدتی پیش اصرار داشتند به همه بقولانند که "تئوری سه جهان" از مائو است، برای آن که مقام و آتوریته او را وثیقه قبول آن قرار دهند. "امپریالیسم و انقلاب" نیز همین ایده را تلقین میکند. "تئوری سه جهان" در تضاد کامل با "اندیشه مائوتسه دون" است که در آثار منتشره او بیان شده است. مائو در سراسر زندگی پرافتخار خود، در تمام مشی و سیاست خود، حتی در دوره ساختمان سوسیالیسم، تضاد طبقاتی را پایه و اساس گرفته است، همیشه مبارزه علیه امپریالیسم و سگهای زنجیری اش را به خلقهای ستمدیده برای نیل به آزادی و استقلال موعظه کرده و خود در عمل به همین راه رفته است. "تئوری سه جهان"، تئوری سازش طبقاتی، تئوری حفظ و حراست امپریالیسم است. آثار مائو خود سند نفی "تئوری سه جهان" است.

مرداد ماه [اسد] ۱۹۵۹

ارزیابی از مائو چرا پس از مرگ او صورت گرفت؟

نخستین سؤالی که در ذهن خواننده اثر نقش می بندد اینست که چرا ارزیابی از مائوتسه دون نه در زمان حیات او، بلکه پس از مرگ او به خصوص پس از لغو قرارداد چین و البانی صورت گرفت. مائوتسه دون شخصیتی نبود که در زمان حیات خود ناشناخته باشد. لا اقل از آغاز دهه پنجاه آثار مائوتسه دون به زبان های خارجی ترجمه شده و در اختیار همگان قرار گرفته بود و حزب کار البانی نمیتوانست از مضمون و محتوای آنها بی اطلاع باشد. مائو رهبر یکی از بزرگترین احزاب کمونیست بود که نزدیکترین متحد البانی به شمار می آمد. دو حزب کمونیست چین و البانی و دو کشور البانی و چین از زمان مبارزه با رویزیونیسم خروشچف یعنی بیست سال قبل به مثابه دو کشور سوسیالیستی برادر با یکدیگر مرادوات حزبی و دولتی بسیار داشتند. چگونه است که طی یک ربع قرن برای رهبران البانی با تمام امکانات فراوانی که در اختیار داشتند شناخت مائو و حزب کمونیست چین مقدور نگردید ولی یکی دوسال پس از مرگ مائو تمام "حقایق" مربوط به ماهیت مائو، فعالیت او، ایدئولوژی او بر آنها مکشوف شد؟

اثر مذکور پاسخ این سؤال را چنین می دهد:

«کمونیست های البانی نظر خود را در باره "اندیشه مائوتسه دون" و خطر آن گام به گام به دست آوردند. زمانی که حزب کار تأسیس شد آنها اطلاعات اندک و پراکنده ای درباره چین داشتند. آنها فقط میدانستند که چین کشور بزرگی است و میرزمد، در آن انقلاب علیه امپریالیسم در حال غلیان است، آنها از وجود حزب کمونیست چین خبر داشتند که حزب بزرگی است و در رأس آن مارکسیست-لنینیستی به نام مائوتسه دون قرار دارد.

«پس از کنگره بیستم حزب کمونیست اتحاد شوروی در ۱۹۵۶ میان دو حزب چین و البانی تماس های نزدیکی برقرار میگردد، این تماسها در سالهای بعد در مبارزه با رویزیونیسم خروشچف نزدیکتر و نزدیکتر میشود.»^۱ ولی این تماسها به شناخت مائو و حزب کمونیست چین کمکی نمیکند و این شناخت به صورت معما در می آید. چرا؟ برای این که بنابر رفقای البانی، شیوه های برخورد رهبران چین به یک سلسله مسائل سیاسی، نظامی، ایدئولوژیک و سازمانی حاکی از تزلزل و نوسان بود، گاهی به چپ می رفت و گاهی به راست.

"یک سلسله از احکام مائوتسه دون مانند شیوه برخورد به تضاد های میان پرولتاریا و بورژوازی به مثابه تضاد های غیر آنتاگونیستی، مانند وجود طبقات آنتاگونیست در تمام دوران سوسیالیسم مانند این حکم که "ده باید شهر را محاصره کند"، که نقش دهقانان را در انقلاب مطلق میکند و غیره برای ما قابل تأمل بود... برخی نظرات و روشهای سیاسی مائوتسه دون و حزب کمونیست چین با نظرات مارکسیستی-لنینیستی و روشهای حزب ما جور در نمی آمد..."

تحلیل رویداد ها، حزب کار البانی را بر آن میداشت که هوشیار باشد و چون "اسناد و شواهد مربوط به راه غلط و ضد مارکسیستی این حزب (کمونیست چین) و شخص مائوتسه دون کافی نبود ما نتوانستیم به نتیجه نهائی دست یابیم". مبارزه رهبران چین با رویزیونیسم خروشچف نیز "فاقد اصولیت" بود و از "مواضع مارکسیسم-لنینیسم" صورت نمیگرفت. رهبران چین باز هم بنا بر رفقای البانی، هیچ سندی یا مدرکی برای مطالعه حزب و دولت چین در اختیار حزب کار البانی نمی گذاشتند و امکان مطالعه و بررسی به آنها نمیدادند. توضیح مسائل سیاسی و تئوریک در مطبوعات چین مبهم بود و امکان شناخت نمیداد و ...

اثر "امپریالیسم و انقلاب" صفحات بسیاری سیاه کرده برای توضیح این که چرا شناخت مائو و حزب کمونیست چین برای رفقای البانی معمائی بود حل نشدنی. مطالعه رفقای البانی یک فاصله زمانی لااقل بیست سال را در بر میگیرد تا اینکه بالاخره پس از مرگ مائو «اسناد و شواهد آنها درباره راه غلط و ضد مارکسیستی حزب کمونیست چین و شخص مائو» برای نتیجه گیری نهائی کافی میشود.

¹ "امپریالیسم و انقلاب" چاپ المانی صفحات ۴۴۶ به بعد.

آیا اینها همه باور کردنی است؟ آیا یک حزب مارکسیست-لنینیست برای شناخت حزب برادر، حزبی که با آن سالهای دراز پیوند و همکاری نزدیک داشته، باید یک ربع قرن وقت صرف کند؟ آیا برای شناخت مائوتسه دون لازم بود بیست سال وقت گذاشت و حرکات و رفتار او را طی این مدت با اسلوب مارکسیستی سنجید و آنوقت درباره او قضاوت کرد؟ مائوتسه دون لااقل از آنزمان که پس از پیروزی انقلاب چین به مسکو به دیدار ستالین رفت در جنبش کمونیستی جهانی چهره شناخته شده ای بود. آثار مائوتسه دون از اواخر دهه چهل به زبانهای روسی و فرانسه و انگلیسی ترجمه و منتشر شده بود و رفقای البانی به یقین آنها را در اختیار داشتند و کسی که با آثار مائو آشنا است بخوبی می بیند که آنها تاریخ انقلاب چین را در برابر چشم خواننده ترسیم میکنند، تمام انحرافات و کج رویها و دستاوردها و پیروزیهای آنرا مجسم میسازند. شخصیت مائو نیز در همین آثار او تجلی میکند. پس از پیروزی انقلاب و گذار به سوسیالیسم آثار مائو کم و بیش در دسترس است.

گذار از دموکراسی نوین به سوسیالیسم، مسأله تعاون کشاورزی، صنعتی شدن کشور، دیکتاتوری و رابطه آن با طبقات ضد انقلابی و غیره همه نه تنها در مطبوعات چین بلکه در مطبوعات جهان نیز انعکاس وسیعی یافته است. انقلاب فرهنگی پرولتاریائی که به ابتکار و رهبری شخص مائو صورت گرفت اسنادش همه انتشار یافته و مقالات بیشماری در مخالفت و موافقت با آن در مطبوعات جهان نوشته شده است. رفقای البانی به یقین به اسناد و مدارک بیشتری دسترسی داشته اند. آیا این همه مدرک که اگر بر روی هم انباشته شود کوهی میسازد کافی برای قضاوت درباره شخص مائو و حزب کمونیست چین نبوده است؟ اینکه کمونیست های البانی نظر خود را در باره اندیشه مائو گام به گام بدست آورده اند امری طبیعی است ولی اینکه این گام زدنهای بیش از بیست سال بطول انجامد قابل قبول نیست آن هم برای حزبی مانند حزب کار البانی.

یک آن فرض کنیم - فرض محال - که رهبران البانی برای نتیجه گیری به یک ربع قرن زمان نیاز داشته اند، اما قدر مسلم اینکه آنها از همان سالهای دهه پنجاه بدگمانیهای نسبت به مائو و حزب کمونیست چین پیدا کرده اند و اثر "امپریالیسم و انقلاب" نیز گویای آنست: آنها میدانستند که رهبران چین در یک سلسله مسائل مهم عقیده پا برجائی ندارند و به چپ و راست متمایل میشوند که ناشی از عدم اصولیت است؛ برای آنها یک رشته از احکام مائوتسه دون مانند برخورد به تضاد میان بورژوازی و پرولتاریا، وجود طبقات آنتاگونیست در جامعه سوسیالیستی، تئوری انقلابی محاصره شهر ها از طریق دهات و غیره قابل تأمل بود؛ "وقتی ما میدیدیم که انقلاب فرهنگی از جانب حزب رهبری نمیشود و فقط یک انفجار در هم برهمی است که یک فراخوان مائوتسه دون آنرا برانگیخته است، بنظر ما میرسید که در آن شیوه انقلابی بکار نرفته است" و غیره. اینها همه قضاوت است ولو آنکه نتیجه گیری نهائی نباشد. اینها همه در نزد رفقای البانی تردید هائی درباره مارکسیست-لنینیست بودن مائوتسه دون و حزب کمونیست چین بوجود آورده است. اگر چنین تردید هائی وجود داشته- که حتماً وجود داشته- تجلیلهائی که رهبران حزب کار البانی و از آن جمله شخص رفیق انور خوجه از مائوتسه دون و حزب کمونیست چین بعمل آورده اند، نامعقول است. هیچ کمونیستی نیست که نسبت به کمونیست دیگر بدبین باشد یا در ماهیت او گرفتار تردید و دودلی شود ولی او را در جمع، در انتظار عمومی بستاند. اینکار بویژه از جانب حزبی مانند حزب کار البانی که از اعتباری برخوردار است شایسته نیست چون تمام کمونیستها را به اشتباه می اندازد و این گناه کوچکی نیست. برای آنکه خوانندگان را با ارزیابی های حزب کار البانی از شخص مائو آشنا کنیم برخی از آنها را در زیر میآوریم:

از پیام رفیق انور خوجه در دسمبر ۱۹۷۳ به مناسبت هشتاد سالگی تولد مائو:

"شما به مثابه ادامه دهنده برجسته آموزگاران کبیر پرولتاریائی جهان مارکس، انگلس، لنین و ستالین دانش پرولتاریا را در زمینه فلسفه، در زمینه ساختمان حزب پرولتاریا، در زمینه استراتژی و تاکتیک جنگ انقلابی و مبارزه علیه

امپریالیسم و همچنین در ارتباط با مسائل ساختمان جامعه سوسیالیستی با توجه به شرایط چین و مختصات عصر کنونی تکامل داده و به طور خلاق غنی تر ساخته اید.

"آموزشهای شما در مورد ادامه انقلاب در شرایط دیکتاتوری پرولتاریا به این منظور که ساختمان سوسیالیسم به پیروزی کامل رهنمون گردد و راه بر هر گونه خطر احیاء سرمایه داری بسته شود، سهم بسیار ارزنده ای در تئوری و پراتیک سوسیالیسم علمی بشمار می آید که دارای ارزش بین المللی است. آثار شما یک مکتب انقلابی واقعی برای کلیه مارکسیست-لنینیست ها و کلیه زحمتکشان است".

در پیام حسنی کاپو به همین مناسبت از جمله چنین آمده است:

"رفیق مائوتسه دون ایده کبیر مارکس، انگلس، لنین و ستالین را تکامل داده و بدینوسیله سهم برجسته ای در غنای گنجینه مارکسیسم-لنینیسم داشته است... رفیق مائوتسه دون با تکیه بر اصول اساسی مارکسیسم -لنینیسم، تجربه تاریخی دیکتاتوری پرولتاریا را در چین تعمیم داده و تجربه مثبت و منفی در سایر کشور ها و قبل از همه در شوروی را تجزیه و تحلیل نمود و از این طریق یک سیستم کامل احکام تئوریک و نیز مشی سیاسی مربوط به این مسأله اساسی را تدوین کرد که آموزش مارکسیسم-لنینیسم را در باره دیکتاتوری پرولتاریا و ساختمان سوسیالیسم غنی تر ساخت و تکاملی بسیار پر ارزش بخشید."

از رفیق انور خوجه در گزارش خود به کنگره هفتم حزب کار البانی در اول نومبر ۱۹۷۶ (دوماه پس از درگذشت مائو):

"آثار این مارکسیست-لنینیست عالیقدر سهمی در غنای تئوری و پراتیک انقلابی پرولتاریا است."

به نظر میرسد همین کافی است. آخرین ارزیابی متعلق به زمانی است که مائو دیگر در میان کمونیست ها نیست. در این ارزیابی رفقای البانی حتی تمام تردید ها و تأملهایی را که طی بیست سال بر روی هم انباشته شده، به هیچ گرفته اند. آیا چنین چیزی ممکن است؟ و در صورتی که به این سؤال پاسخ مثبت بدهیم عمل رفقای البانی را چگونه باید تعبیر کرد؟ در اثر "امپریالیسم و انقلاب" آمده است که:

"در مطبوعات ما از مائوتسه دون به مثابه مارکسیست-لنینیست بزرگ یاد شده است. مع ذلک هرگز ما تعاریف تبلیغات چینی را دائر بر این که مائو از کلاسیکهای مارکسیسم -لنینیسم است و "اندیشه مائوتسه دون" مرحله سوم و عالی ترین مرحله مارکسیسم-لنینیسم است، نپذیرفتیم و به کار نبردیم". (همانجا).

کلاسیک مارکسیسم-لنینیسم کیست؟ آن اندیشمندی است که با نبوغ خود با فعالیت انقلابی خود احکام و تئوریهای نوی در مارکسیسم-لنینیسم عرضه کند و مارکسیسم-لنینیسم را تکامل بخشد. رفقای البانی وقتی از تکامل مارکسیسم-لنینیسم توسط مائو صحبت می کنند، وقتی انقلاب فرهنگی پرولتاریائی را آنچنان می ستایند که آن را تئوری جدیدی در مارکسیسم-لنینیسم قلمداد میکنند، آیا جز اینست که مائو را کلاسیک مارکسیسم -لنینیسم معرفی مینمایند ولو آنکه واژه "کلاسیک" را به کار نبرند؟ اساساً آیا ممکن است در مارکسیست بودن کسی تردید داشت ولی از او به مثابه مارکسیست-لنینیست بزرگ آنهم در مطبوعات رسمی یاد کرد؟ کسانی که از البانی دیدن کرده اند میدانند که در جلوی تمام کارخانه هایی که خواه هدیه مائو به خلق البانی بوده و یا کار شناسان چینی در ساختمان آن دست داشته اند تصویر مائو بر سر در ورودی آنها نصب شده که لابد نشانه ای از حق شناسی خلق البانی است. آیا پذیرفتنی است که مائو را که در کمونیست بودنش تردید است بمثابة مارکسیست-لنینیست بزرگ " و دوست خلق البانی به توده های مردم معرفی کرد و تصویر او را زینت بخش پاره ای از واحد های تولیدی ساخت؟

نه، ارزیابی منفی رهبران البانی از مائو و حزب کمونیست چین به این علت نیست که آنها در شناخت خود بیست سال از گام به گام پیش رفته و درست یکسال پس از مرگ مائو به نتیجه گیری نهائی رسیده اند. توضیحات آنها برای توجیه

تغییر ناگهانی خود از ارزیابی از مائو و حزب کمونیست چین قانع کننده نیست و نمی توان به آن باور داشت. اگر آنها ارزیابی گذشته خود را از مائو و حزب کمونیست چین، آنگونه که در اسناد رسمی و مطبوعات البانی آمده، اشتباه می شمردند و از آن انتقاد می کردند بیشتر قابل قبول بود. به نظر می رسد که این ارزیابی از عالم ذهنیات بیرون کشیده شده است و حد اقل این که حسن نیت در آن به کار نرفته است. فصول بعد این نظر را بیشتر بر خواننده روشن خواهد ساخت.

ادامه دارد